

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد همه سر به سر تن به کشتن دهیم
بدین بوم و بر زنده یک تن مباد از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینة ایران

شباهنگ راد

۱۰/۱۰/۲۵

فرصتهائی که به هدر رفت!

فرصت‌های بسیار کلانی از دست رفته است و به جرأت می‌توان اذعان نمود که وقوع اعتراضات مردمی در حد و قواره بعد از انتخابات هشتاد و هشت، برای همه سازمان‌ها و احزاب خارج کشوری، غیر قابل تصور بود؛ همچنین می‌توان اذعان نمود که همواره جنبش‌های اعتراضی از کمیت بالائی برخوردار نبوده و در تندوبیج‌های تاریخی، جامعه، شاهد به خیابان آمدن و درگیری‌های تن به تن و خشونت‌آمیز، فیمابین انبوه مردم با ضد انقلابیون مسلح نیست. جدا از این‌که هدایت و رهبری اعتراضات بعد از انتخابات بر گرده چه کس و یا کسانی بوده است؛ جدا از این‌که آیا تحرکات بدون رهبری سالم ره به جایی خواهد بُرد، یا نه؟ جدا از این‌که نتایج و سرانجام هر خیزش مردمی را بایست و می‌باید به نقش آفرینی‌ها و دخالت‌گری‌های سیاسی – عملی نیروهای مدافع کارگران و زحمت‌کشان مربوط دانست، جدا از این‌که باید اشراف داشت، هرگونه تغییر و تحولی از بالا در خدمت به منافع ملیون‌ها توده محروم نیست و ثمرهای به بار نخواهد آورد؛ بنابر این و لازم است تا یکبار دیگر این سؤالات را در مقابل خود قرار دهیم که تا چه اندازه از این فرصت‌ها – و آن‌هم در عرصه‌های متفاوت – استفاده شده است و تا چه اندازه سازمان و حزب مدافع جنبش‌های اعتراضی از آن وقایع آموخته و قادر گردیده است تا هم بر باورهای محدود خود جامه عمل بپوشاند و هم از دامنه توهّمات و پراکندگی‌ها بکاهد؟

بی‌گمان پاسخ صحیح به موارد فوق مستلزم پای‌بندی عمیق به قواعد بدیهی و ابتدائی اصول مارکسیست - لنینیستیست. در حقیقت مستلزم آن است که ملاک و پایه‌های قضاوت خود را نه بر اساس منفعت‌های فردی، گروهی - حزبی بلکه با منافع عمومی جنبش‌های اعتراضی رادیکال منطبق سازیم و دریابیم که در خارج از کشور، بر چه نظر بودیم، چه کردیم و وظایف تعریف شده مان در کدامین مسیر، در گشت و گذار بوده است؟ لازم است تا در خلوت خود به این سؤال پاسخ دهیم که تا چه اندازه به مقوله اتحاد و یگانگی باور داریم؟ این سؤال را در مقابل خود قرار دهیم که دلایل نافرجامی‌ها و عقب‌گردها در چیست؟

حقیقتاً که کمتر کسیست از رفتن ملیون‌ها انسان به پای صندوق‌های رأی و به دنبال آن اعتراضات بعد از انتخابات ریاست جمهوری هشتاد و هشت، در حیرت فرو نرفته باشد و یا کمتر جریان، حزب و فردی تصور بر چنین

رخدادهایی را داشت. آن اعتراضات جدا از خشم فروخته چندین دهه، یکبار دیگر نظام، رهبر و تمامی ارکان‌هایش را مورد خطاب قرار داد و به دلیل فقدان سرِ سالم و تمام‌کننده نتوانست مسیر صحیح خود را باز یابد و در نهایت فروکش نمود. به بیانی روشن‌تر این خاصیت هرگونه اعتراضات خیابانی و جمعی بدون سرِ سالم و همچنین جنبش‌های خودبه‌خودی غیر سازمانیافته انقلابی - کمونیستی‌ست. این در ذات جنبش‌های بدون هدایت نیروهای بالنده است. بی‌تردید نتایج، این دست اعتراضات قابل رویت می‌باشد و جدا از دست‌آوردهای معین و غیر قابل انکار، منتهی به عقب و شکست است.

اما چرا نیروهای موجود در خارج از کشور قادر به اتصال و وصل حلقه‌های بُریده نبودند و در حد و وسع خود نتوانستند، به حمایت گسترده‌تر، جمعی‌تر و سازمانیافته‌تر اعتراضات داخل به پاخیزند؟ چرا شوک وارده اعتراضات، تلنگری بر ذهن‌ها وارد نساخت و تلاش نورزیدند تا منافع گروهی - سازمانی خود را در چهارچوبه منافع عمومی‌تر تعریف نمایند؟ به راستی که دلایل پسرفت‌ها در چیست و چپ موجود در خارج از کشور افق خود را چگونه تعریف می‌نماید؟

دیر زمانی‌ست که چپ در داخل حضور ندارد و فقدان حضورش از مرز سی سالگی می‌گذرد و به موازات آن هم سی سالگی‌ست که جنبش‌های اعتراضی کارگری - توده‌ای بدون حمایت و پشتیبانی عملی نمایندگان سیاسی خود، رژیم را در عرصه‌های متفاوت به تقابل می‌کشند. تعرض به جان و مال کارگران و زحمت‌کشان از جانب ارگان‌های سرکوبگر نظام فضای جامعه را در نور دیده است و ظاهراً پایانی در آن نیست. رژیم همچنان از جنبش‌های اعتراضی هزینه می‌گیرد و استثمار می‌کند و در مقابل ثمره‌ها بسیار و بسیار محدود است. این نشانه‌ها قابل انکار نیست و بر روی میز همه جریانات و سازمان‌ها قرار دارد. مشاهده شده است که هر زمان اعتراضات دور تازه‌ای به خود گرفته است بخش‌هایی از جناح‌های حکومتی از موقعیت به وجود آمده سود جسته، پرچم و سیاست خود را در درون جامعه علم نموده‌اند تا بر منافع حاکمیت امپریالیستی خدشه‌ای وارد نگرند؛ جناح‌هایی که علی‌رغم اختلاف بر سر چگونگی استثمار و حکومت‌داری در تقابل با منافع ملیون‌ها توده محروم، متفق‌القول‌اند. این‌ها جزء ذاتی مدافعان طبقات استثمارگر است و همواره و همواره در تقابل با جنبش‌های اعتراضی و خواسته‌های رادیکال به صف شده‌اند - و می‌شوند - تا حیات سرمایه پا بر جا بماند.

دشمن در مقابل ملیون‌ها انسان محروم متحد است و بی‌تردید انقلاب هم به منظور رشد و بقای بالنده خود نیازمند وحدت و یگانگی در صفوف نیروهای کمونیستی - انقلابی‌ست. این رویه پایانی و پذیرفته شده هرگونه فعالیت کمونیستی پیشرونده است. به عبارتی حقیقی انقلاب ایران بدون اتحاد نیروهای کمونیستی و آن‌هم حول مبانی عمومی جنبش ناممکن می‌باشد و وظیفه کمونیست‌هاست تا با اتخاذ سیاست‌های صحیح، این امر مهم را تا سرحد نابودی سلطه سرمایه به پیش ببرند؛ اما متأسفانه نگاه چپ در این حوزه از کار - یعنی کار مشترک - بسیار محدود است و اکثریت قریب به اتفاق آنان - و در حقیقت همه آنان - به جای اندیشیدن به سیاست کلان‌تر، غرق در سیاست گروهی - سکتی‌اند. بی‌دلیل هم نیست که در انجام کارهای پایانی خود مانده‌اند و ما در خارج از کشور شاهد پیشرفت نیروهای چپ نیستیم؛ چرا که ذهنیت‌ها و خوش‌باوری‌ها بر عینیت و واقعیات سیطره انداخته است.

این درد، کرخت و مزمن شده است و درمان آن سخت ولی امکان‌پذیر می‌باشد. پیش شرط‌هایی دارد و نیازمند به دور انداختن سیاست‌ها و راه‌های منفعت‌جویانه سازمانی - حزبی و کار بستن سیاست‌ها و راه‌های کمونیستی‌ست. این پایانی‌ترین و پائین‌ترین فعالیت انقلابی‌ست و روشن است که در شرایط کنونی انتظار عمومی، تعرض چپ، به دشمنان کارگران و زحمت‌کشان و یا عملی نمودن سیاست‌های حداکثری نیست بلکه وفاداری عملی به قواعد و

اصول مارکسیست – لنینیستی است. به این دلیل که تعرض به دشمنان کارگران و زحمت‌کشان، با حضور و نیروی سازمانیافته معنا می‌یابد و مسلم است که انجام برنامه‌های کلان بدون تدارک و سازماندهی ناممکن می‌باشد. در حقیقت اتحادهای سیاسی – تئوریک، نیازمند تبادل نظر و جدل‌های سالم می‌باشد و بدون پایداری و اعتقاد عمیق به پرنسیب‌های اولی کمونیستی نمی‌توان در جهت رفع ناهمگونی‌های نظری گام برداشت و سازمان و حزب واحدی را پای ریخت؛ سازمان و حزبی که جامعه ایران و ملیون‌ها کارگر و زحمت‌کش بدان نیازمندند. این خواست باطنی و سیاست حداکثری است. اما در کنار خواست و سیاست حداکثری آیا می‌توان سیاست حداقلی را پیشه خود ساخت و مانع پراکندگی و سرخوردگی بیش از این در صفوف نیروهای خارج از کشور نگردید؟ آیا چپی که – بناء به هر دلیل – قادر به ایجاد فرصت‌ها نیست، نمی‌بایست و نباید از فرصت‌های بوجود آمده و تحمیلی سود جوید و در جهت یگانگی هر چه بیشتر گام بردارد و پای‌بندی و وفاداری خود را حول اتحاد فیما بین نیروهای کمونیستی بنمایش بگذارد؟

بی‌گمان کمونیزم پاسخ روشن خود را در این عرصه از فعالیت داده است و متأسفانه پراکندگی نیروهای کمونیستی ایران در خلاف توضیحات و توصیه‌های آرمان‌های کمونیستی است. یعنی این‌که نظر با عمل هیچ‌گونه همخوانی ندارد و نگاه‌ها و سیاست‌های نیروهای خارج از کشور به گونه ناباورانه‌ای در حوزه سکتاریستی قابل تعریف است. اندیشه سازمان‌ها در خلاف آرمان‌های مارکسیست – لنینیستی قرار گرفته است و درک‌ها در حوزه اتحاد گروهی – سازمانی بسیار عقب افتاده و غیر اصولی است. عملاً منافع عمومی جنبش به کنار گذاشته شده و همواره و همواره، منفعت سازمانی سوار بر آن گردیده است. دیده‌ایم که اعتراضات داخل نیروی بسیار وسیعی را – در خارج از کشور – به میدان کشانده و بر شور و شوق‌ها افزوده است. دیده‌ایم که آن یگانگی‌ها الهام‌دهنده نیروی بیرونی نبوده و هر یک و بناء به روال سابق، مشغول نواختن، ساز خود بودند؛ سازی که توجهی را بر نینگیخت و فاقد جاذبه بود. نمی‌توان از یکسو سخن از منافع عمومی جنبش به میان آورد و از سوی دیگر تلاش ورزید تا سیاست‌ها، خواسته‌ها و شعارهای خود را به دیگران تحمیل نمود؟ جنبش‌های اعتراضی - انقلابی از بافت‌های گوناگونی تشکیل شده‌اند و بدون کمترین شک و شبهه‌ای هر یک از آنان به دنبال سیاست و منفعت خودی‌اند. پذیرش این موضوع اگر چه ساده است ولی در عمل نقش بس سنگینی را در معادلات سیاسی سازمان‌ها و احزاب بازی می‌کند. سازمان‌ها و احزاب عملاً در نیافته‌اند که انقلاب ایران نیازمند یگانگی و اتحاد واقعی بخش‌های متفاوت جامعه است.

به بیانی دیگر، اعتراضات بعد از انتخابات بنوبه خود می‌توانست زمینه نزدیکی‌ها و به تبع از آن منجر به اتحاد نیروهای چپ خارج از کشوری گردد؛ می‌توانست فضای کدورت را پس‌زند و نیروی عمل بیشتری را در تقابل با نیروهای مدافع سرمایه به صف کند؛ می‌توانست به جای اندیشیدن به منافع حزبی – سازمانی، منافع عمومی جنبش را مدنظر قرار دهد و بر شور و شوق‌های به وجود آمده بیفزاید و یکبار دیگر انگیزه واقعی کمونیست‌ها را حول اتحاد با نیروهای مخالف به نمایش بگذارد؛ می‌توانست فرصت‌های به وجود آمده را به هدر نهد. اما متأسفانه، این‌بار هم به مانند گذشته فاصله‌ها بر نزدیکی‌ها و سوخت بر ساختن چیرگی داشت و جامعه خارج از کشوری به جای رفع و حل کدورت‌ها، شاهد پراکندگی‌ها و خودمحوربینی‌های هر چه بیشتر سازمان‌ها و احزاب بوده است. سیاستی که در خدمت به انقلاب و نیازهای عمومی جنبش‌های اعتراضی کارگری – توده‌ئی نیست و به اثبات رسیده است که این نگاه‌ها فاقد جاذبه است و چپ را از موقعیت کنونی‌اش پس خواهد زد و نیروی باقی‌مانده‌اش را خواهد سوزاند.

به راستی که تا چه زمان جوانان، کارگران، زحمت‌کشان و عناصر آزادی‌خواه می‌باید ناظر و شاهد کشمکش‌های بی‌مایه و ناچیز سازمان‌ها و احزاب باشند؟ تا چه زمان می‌باید ناظر و شاهد از هم پاشیدن، حذف نیرو و تفکرات سکتاریستی در درون چپ باشند؟ چرا سی‌سال است که سیاست دافعه‌سوار بر سیاست جاذبه است؟ آیا پایانی متصور است و می‌توان از این درد مزمن خلاصی یافت؟

خلاصه‌مطلب این‌که درمان این درد در نفی و پس‌زدن منفعت‌حقیق‌گروهی - سازمانی نهفته می‌باشد. سازمان سیاسی، سازمانی که معتقد به خلاصی‌اقتشار متفاوت انقلابی از زیر ستم می‌باشد در عمل می‌باید، از سیاست کلان‌تری پیروی نماید و نیروهای گوناگونی را حول شعارهای واحد گرد هم آورد و زمینه کار گسترده‌تر و وسیع‌تر را فراهم نماید. می‌باید به منظور تقویت و پشتی‌بانی از جنبش‌های اعتراضی نیروهای وسیع‌تری را به میدان آورد و از دامنه‌فعالیت دشمنان کارگران و زحمت‌کشان بکاهد. دشمن در مقابل با خواسته‌ها و مطالبات میلیون‌ها توده محروم هوشیار و آگاه است و جای دارد تا نیروهای مدافع کارگران و زحمت‌کشان هم بر هوشیاری خود بیفزایند و از خود بردباری و متانت کمونیستی به خرج دهند. چرا که در تقابل با دشمن افسار گسیخته و مسلح، نیاز به نیروی سازمانیافته و وسیع‌تری در صحنه عمل است. این از قواعد اولی مبارزه طبقاتی است و بدون پای‌بندی به چنین امر ثمربخشی نمی‌توان، وظایف خود را به پیش برد و توجه جامعه را به سمت آرمان‌های کمونیستی جلب نمود.